

نقل قول‌ها در نوزدهمین جلسه

حکمت‌های زندگی در دفتر پنجم مثنوی

ایرج شهبازی

سی‌ام اردیبهشت‌ماه ۱۴۰۳

۲۱) تلاش

(از بیت ۱۱۰۰ تا بیت ۱۱۰۸)

در معنی این بیت: گر راه روی، راه برت بکشایند ور نیست شوی، به هستی ات بگرایند

از حَطَبِ بَشْناسِ شاخِ سِدْره را!	گرچه هر دو سبز باشند، ای فُتَی!
اصلِ آن شاخ است هفتم آسمان	اصلِ این شاخ است از نار و دُخان
هست ماندا به صورتِ پیشِ حَس	که غلطین است چشم و کیشِ حَس
هست آن پیدا به پیشِ چشمِ دل	جهد کن، سوی دل آ، جُهدُ الْمُقِل
ور نداری پا، بجنبان خویش را!	تا بینی هر کم و هر بیش را
گر زلیخا بست درها هر طرف	یافت یوسف هم ز جنبش مُنصَرَف
باز شد قفل و در و شد ره پدید	چون تو کُل کرد یوسف، برجهید
گرچه رخنه نیست عالم را پدید	خیره یوسف وار می باید دوید
تا گشاید قفل و در پیدا شود	سوی بی جایی شما را جا شود



بیتی که مولانا در صدر این قطعه آورده است، از یکی از رباعیات اوست. متن کامل رباعی چنین است:

گر راه روی، راه برت بکشایند	ور نیست شوی، به هستی ات بگرایند
ور پست شوی، نگنجی اندر عالم	و آن گاه تو را، بی تو، به تو بنمایند

(کلیات شمس، چاپ استاد فروزانفر، رباعی ۷۲۴)



مولانا در بیت‌های ششم و هفتم به این آیه از قرآن استناد کرده است:

«و رَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَ غَلَقَتْ الِابْوَابَ وَ قَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللّٰهِ اِنَّهُ رَبِّيْ اَحْسَنُ مَثْوٰى اِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظّٰلِمُونَ»؛ یعنی «و آن [بانو] که وی در خانه‌اش بود، خواست از او کام گیرد، و درها را [پیاپی] چفت

کرد و گفت: «بیا که از آن توام!» [یوسف] گفت: «پناه بر خدا، او آقای من است. به من جای نیکو داده است. قطعاً ستمکاران رستگار نمی شوند.»

(سوره یوسف، آیه ۲۳، ترجمه شادروان فولادوند)



نیچه:

«افرادی به دستاوردهای بزرگ می‌رسند که فکرشان در یک جهت متمرکز است. همه چیز را وسیله در نظر می‌گیرند. همیشه با شوق و ذوق، زندگی درونی خود و دیگران را مشاهده می‌کنند، از همه جا الگو و انگیزه می‌گیرند و هرگز از ترکیب کردن منابع موجود خسته نمی‌شوند... از تیزهوشی و استعداد ذاتی صحبت نکنید. می‌توان انسان‌های بزرگ بسیاری را نام برد که تیزهوش نبوده‌اند. آنها بزرگی را را کسب کردند [و] به زعم ما نابغه شدند... همه‌شان جدیت کارگرِ کارآمدی را دارند که ابتدا در ساخت قسمت‌های مختلف خیره می‌شود و سپس به ساخت مجموعه‌ای بزرگ اقدام می‌کند. آنها به خود وقت می‌دهند؛ زیرا از ساخت بخش‌های کوچک و فرعی بیشتر از ساخت مجموعه‌ای خیره‌کننده لذت می‌برند.»

(به نقل از سرسختی، از آنجلا داک‌ورث، ص ۵۸)



خداوند جهان را به گونه‌ای ساخته است که در آن مطلقاً پادشاه‌های کارهای انسان ضایع نمی‌شوند:

مردِ غرقه‌گشته جانی می‌کند	دست را در هر گیاهی می‌زند،
تا کدامش دست گیرد در خطر	دست و پایی می‌زند از بیم سر
دوست دارد یار این آشفستگی	کوششِ بیهوده به از خفتگی
آن‌که او شاه است، او بی‌کار نیست	نالهِ از وی طرفه کاو بیمار نیست
بهر این فرمود رحمان، ای پسر:	«کُلَّ یومٍ هُوَ فی شان»، ای پسر!
اندر این ره می‌تراش و می‌خراش!	تا دم آخر دمی فارغ مباش!
تا دم آخر، دمی آخر بود	که عنایت با تو صاحب‌سر بود

هرچه کوشد جان، اگر مرد و زن است گوش و چشم شاهِ جان بر روزن است
(مثنوی معنوی، د ۱ / ۱۸۲۴ - ۱۸۱۷)



تنبلی همیشه به زیان بشر است، ولی تلاش و کوشش ممکن است به سود او باشد و احتمال دارد به نتیجه مطلوب منتهی نشود؛ بنابراین بهتر است امیدوارانه تلاش کنیم:

داعی هر پیشه اومید است و بوک	گرچه گردنشان ز کوشش شد چو دوک
بامدادان چون سوی دگان رود	بر امید و بوکِ روزی می‌دود
بوکه روزی نبودت، چون می‌روی؟	خوف حرمان هست، تو چونی قوی؟
خوفِ حرمانِ ازل در کسبِ لوت	چون نکردت سست اندر جستجوت؟
گویی: «ارچه خوفِ حرمان هست پیش	هست اندر کاهلی این خوف بیش
هست در کوشش امیدم بیشتر	دارم اندر کاهلی افزون خطر».

(مثنوی معنوی، د ۳ / ۳۰۹۸ - ۳۰۹۳)



ما باید امیدوارانه تمام تلاش خود را به کار بگیریم و ایمان داشته باشیم که اگر سهم خود را ادا کنیم، سرانجام جذبه الهی شامل حال ما خواهد شد:

اصل خود جذب است، لیک ای خواجه تاش!	کار کن، موقوفِ آن جذبه مباش!
ز آن که ترکِ کار چون نازی بود	ناز کی درخوردِ جانبازی بود؟
نه قبول اندیش، نه رد، ای غلام!	امر را و نهی را می‌بین مدام!
مرغِ جذبِ ناگهان پرد ز عَش	چون بدیدی صبح، شمع آن گه بگش!

(مثنوی معنوی، د ۶ / ۱۴۸۰ - ۱۴۳۷)



ما باید آهسته و پیوسته بکوشیم و پیش برویم و مطمئن باشیم بالاخره روزی جذبۀ خدا از راه می‌رسد و ما را به مقصود می‌رساند:

جهد کن تا سنگی‌ات کمتر شود	تا به لعلی سنگِ تو آنور شود
صبر کن اندر جهاد و در عنا	دم‌به‌دم می‌بین بقا اندر فنا
وصفِ سنگی هر زمان کم می‌شود	وصفِ لعلی در تو محکم می‌شود
وصفِ هستی می‌رود از پیکرت	وصفِ مستی می‌فزاید در سرت
سمع شو یک‌بارگی تو گوش‌وار	تا ز حلقهٔ لعل یابی گوش‌وار
همچو چه‌کن خاک می‌کن، گر کسی	زین تن خاکی، که در آبی رسی
گر رسد جذبۀ خدا، آبِ معین	چاه ناکنده بجوشد از زمین
کار می‌کن تو، به گوشِ آن مباح!	اندک اندک خاکِ چه را می‌تراش!
هرکه رنجی دید، گنجی شد پدید	هرکه جدی کرد، در جدی رسید

(مثنوی معنوی، د ۲۰۴۷/۵ - ۲۰۳۹)



ساختار این جهان به گونه‌ای است که هر کس جستجو کند، به نتیجهٔ مطلوب می‌رسد؛ پس، ما اگر علی‌رغم جستجوهایمان به نتیجه نرسیدیم، باید به تلاش خود ادامه دهیم و در عین حال راه‌های دیگر را هم امتحان کنیم:

گر گران و گر شتابنده بُود	آن‌که جوینده است، یابنده بُود
در طلب زن دایما تو هر دو دست؛	که طلب در راه نیکورهبی است
لنگ‌ولوک و خفته‌شکل و بی‌ادب	سوی او می‌غیژ و او را می‌طلب!
گه به گفت و گه به خاموشی و گه	بوی کردن، گیر هر سو بوی شه!
گفت آن یعقوب با اولاد خویش:	«جستنِ یوسف کنید از حد بیش
هر حس خود را در این جستن به جد	هر طرف رانید شکلِ مُستعد!»
گفت: از رُوحِ خدا لایّاسُوا!	هم‌چو گم‌کرده‌پسر رو سوبه‌سو!
از ره حسِّ دهان پُرسان شوید!	گوش را بر چارراهِ آن نهید!

(مثنوی معنوی، د ۹۸۵/۳ - ۹۷۸)



به نظر مولانا، قاعده جهان این است که «جوینده یا بنده است»؛ یعنی هر کسی صادقانه و خالصانه طالب چیزی باشد و با آگاهی تمام، شرط تحقیق را درباره آن به جای آورد و در جستجوی خود سهل‌انگاری و مسئولیت‌گریزی و تنبلی پیشه نکند، به احتمال خیلی زیاد به مقصود خود دست می‌یابد:

سایه حق بر سر بنده بُود	عاقبت جوینده یا بنده بُود
گفت پیغمبر که چون کوبی دری	عاقبت ز آن در برون آید سری
چون نشینی بر سر کوی کسی	عاقبت بینی تو هم روی کسی
چون ز چاهی می‌کنی هر روز خاک	عاقبت اندررسی در آب پاک
جمله دانند این، اگر تو نگروی	هر چه می‌کاریش، روزی بدروی

(مثنوی معنوی، د ۳ / ۴۷۸۵ - ۴۷۸۱)



تنبلی، بال و پر امید را می‌پوساند و آن را از بین می‌برد:

خدای پر شما را ز جهد ساخته است	چو زنده‌اید، بجنید و جهد بنمایید!
به کاهلی پر و بال امید می‌پوسد	چو پر و بال بریزد، دگر چه را شایید؟

(کلیات شمس، چاپ استاد فروزانفر، غزل ۹۴۵)